

مواجهه با عدالت، فروتنی می‌خواهد (۱) و (۲)

عبدالکریم سروش

آینده نو، ش ۱۵۷ و ۱۶۰، ۱۶ و ۱۷/۱۲/۸۵

چکیده: در نظر آقای سروش عدالت اولاً مفهوم مستقلی ندارد و ثانیاً همچون ماهیت و حقیقت و معنا، نشانی ندارد و نمی‌توان به آنها دست یافت و بلکه تحقق عدالت ناممکن است و اگر عده‌ای بخواهند با برنامه‌ریزی از بالا آن را به وجود آورند، نه تنها محقق نمی‌شود، بلکه نتیجه‌اش بی‌عدالتی خواهد شد. لذا باید سیر تحولات اجتماعی را به حال خود وانهاد و از دور نظاره شد که یا همچون جنینی طبیعی متولد می‌شود و یا نمی‌شود ولی دخالت طبیبانه موجب مرگش می‌شود. همچنین ایشان در بخش عمده‌ای از مقاله‌اش به این مسأله می‌پردازد که آیا علم فقه، علم اخلاق و حتی دین ممکن است یا نه؟! وی در پاسخ به این سؤال معتقد می‌شود که علم فقه یا اخلاق که بخواهد هم سعادت دنیوی را و هم سعادت اخروی را تضمین می‌کند، ممکن نیست و باید یا دنیوی دنیوی باشد و یا اخروی اخروی. وی در ادامه اظهار می‌دارد که «این یکی از کشف‌های مهمی بوده است که در جوامع اتفاق افتاده است. سکولاریسم در جهان جدید، یکی از معانی‌اش همین است».

مدت بلندی نیست که با خود به این نتیجه رسیده‌ام که شاید تأکید یک جانبه ما بر مسأله آزادی سودمند نبوده است: یعنی از نقصانی برخوردار بوده و آن نقصان را با طرح مسأله جامع عدالت باید جبران کرد. آزادی هر چه باشد، حسنه‌ای از حسنات عدالت است و وقتی که عدالت به مفهوم جامع آن گسترش یابد و سایه بگسترده، آزادی را هم در آغوش خود خواهد داشت.

می‌خواهم در باب این که چرا عدالت مشکل است یا حتی ناممکن است که به‌طور کامل

تحقق پیدا بکند، طرح سخن بکنم. ابتدا عرض کنم، آنچنان که صحنه معرفت نشان می دهد، ما چهار مطلوب مهم در عرصه معرفت داریم که از قضا این چهار مراد و مطلوب مهم، همه در عین عزیز بودن، بی نشان اند.

چهار مقوله مهم؛ عدالت، ماهیت، حقیقت و معنا. اینها هیچ کدام نشانی ندارد. طنز عجیب معرفت و قوه ادراکی آدمیان این است که تاکنون نشانه‌ای برای حقیقت پیدا نکرده است. یعنی حتی ما اگر به حقیقت هم برسیم نمی دانیم که آیا این همان حقیقتی است که ما به دنبالش می گشتیم و گمشده ما بود، یا چیز دیگری است.

با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم یا من خیر ندارم یا او نشان ندارد عالمان ما در گذشته بیشتر بر بداهت تکیه می کردند و معتقد بودند که بداهت نشانه حقیقت است. اگر چیزی بدیهی بود، بدانید که آن حقیقتی است و آن حق است و صدق است. ولی بنبه این سخن هم قرن هاست که زده شده است. عین این مطلب را در باب معنا می توانیم بگوییم. متنی را می خوانیم، قرآن را می خوانیم. حافظ را می خوانیم. متون مربوط به افلاطون و ارسطو را می خوانیم.... تا معنای حقیقی متن را کشف کنیم. اولاً آیا متن معنای حقیقی دارد؟ ثانیاً، اگر چنین معنایی حقیقتاً در دل متن نهفته است. آیا نشانه‌ای دارد که ما از روی آن نشانه بدانیم که به معنای حقیقی رسیده ایم؟

چنین چیزی وجود خارجی ندارد، [چرا که] اگر بود، این همه اختلاف و جدال بر سر یافتن معنا نبود.

در باب ماهیت، مشکل غبارآلود بودن فضا به مراتب بیش از این است. در عدالت هم ماجرا همین طور است.

این اولین هشدار است برای این که در عالم معرفت به طور کلی فروتن باشیم. چه آنجا که فیلسوفی می کنیم، چه آنجا که کار علمی تجربی می کنیم، چه آنجا که به منزله یک عالم سیاست و اخلاق به کاوش می پردازیم و چه آنجا که متنی می خوانیم و در پی کشف معنای نهایی و واقعی آن هستیم، کمال فروتنی را باید داشته باشیم. حال پردازیم به این که چرا قصه عدالت این همه مشکل است و امکان پذیر یا ناپذیر بودن او، این همه مساله انگیز است. به گذشته برمی گردم، وقتی مجله کیان منتشر می شد و دوستانی در آن مجله گردهم می آمدند به یاد دارم که طی چند جلسه بحثی مطرح شد و در حقیقت من آن بحث را پیش می بردم تحت عنوان این که آیا فقه ممکن است؟ فقه به منزله یک علم. آیا چنین چیزی امکان وجود دارد یا

ندارد؟ این که آیا فقه ممکن است شاید سؤال مبهمی باشد و باید شکافته شود و شکافتن آن این است که فقه به منزله علمی که می‌خواهد هم سعادت دنیوی و هم سعادت اخروی ما را فراهم کند. آیا چنین چیزی ممکن است یا ممکن نیست؟ پاسخ من در آنجا، این بود که ممکن نیست. چنین علمی تحقق‌یافتنی نیست. یک مشکل و یک بن‌بست داخلی و درونی دارد که به او اجازه تولد و تکون نمی‌دهد. روشن‌تر این است که بگویم یا علم فقه دنیوی است یا علم اخروی است یا وجود ندارد. اگر دانشی متکفل تعیین تکلیف شما در این جهان و حل مشکلات شما در این جهان بود. چنان‌که علم فقه در پاره‌ای موارد، مدعی است. یعنی می‌خواهد مشکلات اجتماعی را هم حل کند. برای اجاره، برای بیع، برای تجارت و برای ارث، برای همه اینها قانون دارد.

این قوانین که در این علوم هست، چنان‌که گفتم برای حل مشکلات دنیوی است. اما اگر یک علمی به شما بگوید که این مشکل را به خوبی نمی‌توان حل کرد، به خاطر این که ما یک ملاحظات اخروی داریم، اگر شما این چنین عمل کنید قفل مشکل را از این طریق بخواهید بگشایید، ممکن است موجب عقوبت شما در جهان دیگر شود. وقتی که این دو با هم در تعارض قرار می‌گیرند، شما دچار مشکل می‌شوید. تعارضی بین مصالح خفیه با مصالح جلیه نباید بیفتد. یعنی هیچ وقت نمی‌تواند بگوید در مسائل اجتماعی، ما مصالح خفیه‌ای داریم که نمی‌دانیم چیست. ولی باید آنها را بباییم و با آنها ملاحظه کنیم و لو به زیان دنیوی ما تمام بشود.

چنین علمی پا نمی‌گیرد، چنین علمی از گره‌گشایی عاجز می‌ماند. یا علمی است صدرصد اخروی، اصلاً کاری به این دنیای شما ندارد و می‌گوید شما یک نظام دنیوی، خودتان برای خودتان درست کنید، به این دستورات فقه هم عمل کنید برای این که در جهان دیگر به شما ثواب بدهند و بهشت بدهند، اما این جهان را دقیقاً مثل یک نظام سکولار باید اداره کنید و به فقه و فقها نباید کاری داشته باشید، یا این است یا آن، اما جمع این دو که ابتدا به نظر می‌رسد نوعی زیرکی است، امر نشدنی است.

بنده می‌خواهم ادعا کنم که این حکم، دقیقاً در علم اخلاق هم جاری است. اخلاق یا دنیوی است یا اخروی است و یک علم اخلاق که جامعه هر دو وجه باشد به همان دلیل که گفتم نمی‌تواند باشد و این هیچ مشکلی که برای علم اخلاق ایجاد نخواهد کرد هیچ، بلکه او را توان‌تر می‌کند، چالاک‌تر می‌کند. پاره‌ای از غل و زنجیرهای نابه‌جا را از دست

و پای او برخواهد داشت. سکولاریسم در جهان جدید، یکی از معانی اش همین است. یکی از معانی دقیق آن، این است که تعیین بشود که حد دنیا تا کجاست و امور چگونه می‌باید به قالب زندگی دنیا درآیند تا تحقق‌پذیر باشند، تا از توانایی و کارآیی لازم برای حل مشکلات برخوردار باشند.

آیا عدالت ممکن است؟ تا ما عدالت را چه بدانیم و متعلق به چه فنی بدانیم. پاره‌ای از علمای عدالت شناس روزگار ما معتقدند که عدالت متعلق به علم اخلاق نیست. مساله خیلی جدی و البته قابل تعمق است. من هم متمایل به همین رأی هستم. عدالت خواهی، البته یک ارزش اخلاقی است و این با خود مفهوم عدالت، فرق دارد. این که خود عدالت چیست؟ و آیا ارزشی از ارزش‌های اخلاقی است یا نه، این محل کلام است. کثیری از علمای اخلاق، فیلسوفان اخلاق، خصوصاً امروزه فیلسوفان سیاست معتقدند که عدالت یک ارزش اخلاقی نیست. فضیلتی به نام عدالت، امر زایدی است. ما با داشتن علم اخلاق و فضایل اخلاقی عدالت را داریم. یعنی مجموعه فضایل اخلاقی همان عدالت است نه آن که علاوه بر فضایل اخلاقی، یک فضیلت دیگری داریم. اضافه بر آنها که آن نامش عدالت است.

باری، سؤال از این که آیا عدالت ممکن است یا نه؛ دوباره به همین جا برمی‌گردد. آیا عدالت اولاً می‌تواند مفهومی باشد که برای هر دو دنیای ما کار کند؟ یا عدالت را هم مثل آن مقولات قبلی، اخلاق و فقه باید مقسم کرده به عدالتی که به کار این جهان می‌آید، عدالتی که به کار آن جهان می‌آید و عدالتی که به خیال بعضی‌ها به کار هر دو جهان می‌آید؟ اگر این سومی باشد، ناممکن است. اما هر یک از آن دو مقوله دیگر، ممکن است، یعنی حداقل به لحاظ تئوریک مشکل و بن بست و تناقضی ندارد و به نفعی خودش نمی‌انجامد. عدالت برای این جهان، یعنی برای نظم دادن و سامان دادن به زندگی که ما در این جهان داریم، تا این زندگی مطبوع‌تر شود، عادلانه‌تر شود و انسانی‌تر شود و وجدان ما و طبع ما، آن را بهتر بپسندد و بر آن صحنه بگذارد.

محبوب ما به نام عدالت، دو چیز است: یکی؛ این جهان با او خوش است، یکی دیگر، آن جهان با او خوش است. یک امر نیست که هر دو جهان با او خوش باشد. لذا سؤال اول که مطرح کردم، آیا عدالت ممکن است، حال این گونه باز می‌کنم. آیا عدالتی که یک جهان را خرج جهانی دیگر بکند، هر چه این جهان کم آورد از آن جهان مایه بگذاریم، آیا چنین عدالتی ممکن است؟ نه ممکن نیست. این اصلاً عدالت نیست. این بی‌عدالتی است و با هیچ تعریفی

از عدالت نمی‌خواند. اما عدالتی که فقط این جهان را مدنظر قرار دهد و برای آبادانی و مطلوب شدن زندگی در این جهان بکوشد و ثنوری بدهد. چنین چیزی البته ممکن است و حکیمان هم در طول تاریخ به دنبال ثنوری پردازي در این باب بوده‌اند و توفیق‌های نسبی هم به دست آورده‌اند، گرچه قصه این‌که عدالت، نشانی ندارد و مثل حقیقت، مثل ماهیت، مثل معنا، آن هم باید مدنظر شما باشد، یعنی رسیدن به نهایت مسیر، ظاهراً قسمت ما نیست.

تا اینجا من قسمت‌های ثنوریک مساله را مطرح کردم. حالا بیاییم سراغ عمل. چرا اجرای عدالت در عمل صعب است؟ چند دلیل در این جا گفته شده که همه اینها قابل تأمل است. اولاً؛ این را بگویم، در باب عدالت اجتماعی شما منطق لیبرال‌ها را می‌دانید و در صدرشان یک اقتصاددان خیلی مهیب به نام فون هابک، که با آرای ایشان آشنا هستید. ایشان معتقد است که عدالت اجتماعی یک افسانه است، این سخن هیچ معنایی ندارد. ایشان یک مقاله دارد، تحت این عنوان که چرا سوسیالیسم ناممکن است؟ در همان جاست که در واقع او، عدالت اجتماعی را نفی می‌کند و برهان بر محالیت او می‌آورد و توضیح می‌دهد که چرا این امر، کاملاً ناممکن است و به دنبال او نباید رفت. من اگر بخوایم رأی او را روشن کنم در حقیقت چنین خلاصه می‌شود، می‌گوید: پاره‌ای از چیزها هستند که یا خودشان وجود دارند، اگر وجود دارند که خودشان وجود دارند. ولی اگر ما بخواهیم آنها را ایجاد کنیم، محو می‌شوند.

عدالت اجتماعی، مخصوصاً وقتی که از بالا بنا باشد، به وجود بیاید و در جامعه تزریق بشود، نتیجه‌اش بی‌عدالتی خواهد شد و توضیحات مفصلی که می‌دهد، نتیجه می‌گیرد که، سانترالیسم، به‌طور کلی یعنی، یک مرکزیتی که از آن مرکزیت، این‌گونه نظم‌ها در جامعه توزیع بشود. چنین چیزی به ضد خود، بدل خواهد شد.

ایشان معتقد است که در یک بازار، در یک نظام اقتصادی، آن قدر داده‌ها وجود دارد به صورت ظاهر و نهان که این فاعلان اقتصادی با این داده‌ها کار می‌کنند و آن‌چنان بازار را اداره می‌کنند. یک کاسب معمولی آن قدر اطلاعات دارد، ممکن است نتواند این اطلاعات را فرموله کند و در اختیار شما بگذارد، ولی می‌داند در بازار چه خبر است. تجربه‌های گذشته‌اش، اطلاعات روزمره‌ای که به دست می‌آورد تا بازرگانان بزرگ و هر کسی، مجموع این اطلاعات است که بازار را اداره می‌کند و نظم طبیعی آن را پدید می‌آورد. ایشان می‌گوید، اداره سانترالیزه بازار، از یک نقطه مرکزی، محال است. به خاطر این‌که جمع این همه اطلاعات در یک نقطه محال است. هیچ مرکزیتی نمی‌تواند، این همه اطلاعات اقتصادی

داشته باشد که در داخل فاعلان اقتصادی پخش است و لذا ناچار در اداره این مجموعه، پنچر می شود.

در واقع دلیل دومی که باید بیان شود که چرا قصه عدالت، چنین قصه صعب و مفصلی است، همین است. برای این که عدالت هر چه که می خواهد باشد و هر تعریفی که دارد (من خودم را مقید به تعریف نمی کنم) این تعریف به دیگر اطلاعات ما بستگی دارد. این تا حدی به حرف های یک شباهت دارد ولی البته آن نیست. اول این را عرض بکنم؛ همه یا اکثر (شاید ادعای جامع نتوان کرد) ارزش های اخلاقی ما با دیگر معلومات مادر باب جهان، نسبتی دارد. کسی که همه چیز را می داند، دیگر خنده اش هم نمی گیرد. من و شما، دقیقاً به خاطر جهل مان است که خنده مان می گیرد. همچنین است غم و اندوه، اگر شما همه چیز را بدانید دچار غم و اندوه هم نمی شوید. یک خبر ناگهانی که اطلاع و انتظار آن را ندارید، وقتی به شما می رسد، البته شما را اندوهگین می کند و بسیاری مسائل دیگر.

باز فرض کنید که ما همه چیز را بدانیم. اصلاً این حکم بلا موضوع می شود. دروغ گفتن بد است برای این که من و شما را از دانستن یک راست محروم می کند.

پس شما حالا، چه استدلال های یک را بپذیرد و چه نپذیرد، در این مساله ما نمی توانیم تردید کنیم که امکان عدالت تا حدود زیادی منوط می شود به داده های علمی و فلسفی دیگر ما و لذا هیچ وقت ما نمی توانیم حقیقتاً مطمئن بشویم از این که در موردی، حق عدالت را به جامی آوریم یا این که همچنان عقب هستیم. یا همه دشواری که در این مسیر هست و ما با همه جفا و ناز و بی وفایی که عدالت می کند، هم نظراً از ما می گریزد و هم عملاً از ما می گریزد و امکان تحقق خود را این همه دشوار می کند باز هم ما نمی توانیم از دامن او دست برداریم. زیرا طبق گفته مولا علی علیه السلام: «اگر عدالت تنگ است، بی عدالتی از او تنگ تر است.»

● اشاره

دکتر هادی صادقی

بحث از عدالت همواره یکی از مهم ترین دغدغه های بزرگ انسانی بوده و هست. فیلسوفان و اندیشمندان از دیرباز در این باره اندیشیده و قلم زده اند. موضوع سخن قرار گرفتن عدالت نزد آقای سروش، امری مبارک است و مایه تقدیر. در بحث ایشان از عدالت نکات خوبی به چشم می خورد که برخی قدری عام ترند. از جمله:

الف) این که گفته اند عدالت تام تحقق نیافتنی است، سخن کاملاً درستی است. عدالت تام در این جهان مادی امکان تحقق ندارد؛ یعنی جهان مادی ظرفیت آن را ندارد. به عنوان نمونه

بازتاب اندیشه ۸۵

۲۸

مواجهه با
عدالت،
فروتنی
می خواهد
(۱) و (۲)

جنایتکاری را که صدها، بلکه هزاران تن را بی‌گناه کشته است، اموال فراوانی غصب و نابود کرده است، خانواده‌های بسیاری را بی‌سرپرست و دچار فقر و فلاکت کرده و... چگونه می‌توان عادلانه مجازات کرد و چگونه می‌توان حق مظلومان را در دنیا از آن جنایتکار باز ستاند؟ اگر آخرتی در کار نباشد، عدالت تحقق نیافتنی می‌شود. البته باید توجه داشت که این موضوع همواره نزد متکلمان مسلمان شناخته شده بوده است به طوری که از آن برای اثبات معاد استفاده کرده‌اند. یکی از دلایل‌های اثبات عقلانی معاد، با تکیه بر صفت عدل الهی، این است که عدالت خداوند در این جهان قابل تحقق نیست، پس نیازمند وجود جهانی دیگریم که عدالت در آن محقق شود و آن جهان آخرت است.

ب) تذکر آقای سروش به فروتن بودن در عالم معرفت بسی درست و به جاست. محدودیت بشری اقتضای فروتنی دارد. اما باید هشیار بود که در عین گفتن این نکته، خود دچار عجب معرفتی نباشیم و دیگران را کوچک نپنداریم و بر فکر و فهم همگان طعن نزنیم. ج) چهار مقوله مهمی که آقای سروش به عنوان چهار مطلوب مهم در عرصه معرفت نام می‌برند، همه مهم‌اند و بی‌تردید در زمره مقولات اساسی بشر قرار دارند. این نکته نیز درست است که در همه این مقوله‌های اساسی باب بحث و گفت و گو و پیشرفت معرفتی و عملی باز است و هر نسلی برای خود و متناسب با پیشرفت معرفتی و عملی خود باید این مقولات را باز تعریف کند و به طوری که گویا هیچ‌گاه به پایان آنها نمی‌رسیم و گویا نشانی نهایی ندارند. اما باید چند نکته را نیز در نظر داشت. اول این‌که در مقوله معنا و ماهیت قابل ارجاع به حقیقت‌اند؛ زیرا در آنها به دنبال کشف حقیقتی هستیم. اگر کسانی قائل به وجود ماهیت برای اشیاء باشند، حقیقت آنها را در همان ماهیت‌شان جست‌وجو می‌کنند. همچنین معناکاوی برای فهم حقیقتی است که پدیدآورنده متن و نشانه در نظر داشته است. حتی اگر چونان آقای سروش متن را واجد معنا ندانیم، بلکه گرسنه معنا بدانیم، باز معنا حقیقتی است که باید به متن داده شود. بنابراین دو مقوله از آن چهار مقوله کم می‌شود. اما به جای آن یک مقوله مهم دیگر، که از قلم افتاده، اضافه می‌شود و آن مقوله زیبایی است. یکی از نیازهای بنیادین بشر زیبایی است که در کنار حقیقت و عدالت سه مقوله اساسی حیات بشری را شکل می‌دهند.

پس از توجه به نکات مثبت و تذکرات لازم پیرامون هر نکته، جا دارد توجهی نیز به مشکلات این مقاله شود:

۱. آقای سروش در مقام بیان مشکل بودن یا ناممکن بودن تحقق عدالت، بحث فرعی را به نام ممکن بودن فقه پیش می‌کشد و معتقد می‌شوند که فقه به عنوان علمی که هم سعادت دنیا و هم سعادت آخرت را فراهم کند ممکن نیست و باید یا دنیوی دنیوی بشود یا اخروی اخروی. این نظر بر اساس مبنای سکولاریسم و جداانگاری دنیا و آخرت اظهار شده است. تنها بر این مبناست که می‌توان چنین نظری داد. کسی که معتقد باشد حیات دنیا و حیات

آخرت از یکدیگر جدا نیستند و راه آخرت از دنیا می‌گذرد، بلکه آخرت باطن همین دنیاست و جداسازی این دو، مصنوعی و غیرواقعی است، نمی‌تواند بگوید که فقه یا باید دنیوی باشد یا اخروی. به گفته قرآن کریم، گروهی از مردم تنها به ظاهر حیات دنیا نگاه می‌کنند و از باطن آن که آخرت باشد غافل‌اند. نوعی از غفلت هم جداسازی این دو نشئه است. اسلام دین نشئین است، یعنی به هم زمانی و هم راهی این دو گونه حیات فتوا می‌دهد و آنها را از هم جدا نمی‌داند. آمیختگی زندگی آخرتی با زندگی دنیا در اسلام به وضوح اعلام شده است. اغلب احکام و دستورات دینی هر دو جنبه را دارند. کوتاه بینی است اگر تنها به ظاهر دنیا نظر کنیم و آخرت را به عنوان باطن همین دنیا ببینیم. قرآن می‌فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»^۱

این که آقای سروش به تبع غزالی می‌گوید فقه برای رفع خصومت است مطلب درستی نیست. فقه اجزای مختلفی دارد. بخشی از آن برای رفع خصومت است، بخشی برای پیشگیری از خصومت، بخشی برای تربیت، بخشی برای تکامل انسان. دستورات فقهی فراوانی وجود دارد که ربطی به اجتماع ندارد و انسان تنها نیز مکلف به انجام آنهاست. بنابراین، تصویر درستی از فقه ارائه نکرده‌اند.

همچنین باید در نظر داشت که دینی که همه قواعد و قوانین آن رو به خدا دارد نمی‌تواند اخروی نباشد، حتی در مسائل دنیوی. در همان رفع خصومات نیز می‌توان دوگونه عمل کرد: گاه صرفاً می‌خواهیم یک حکم حقوقی بدهیم که خصومت و نزاع فیصله پیدا کند، حال هر چه می‌خواهد پیش آید. گاه در پی آنیم که فیصله یافتن خصومت در جهتی باشد که زمینه ساز بندگی خدا شود و به سوی حق نظر گردد. تفاوت زیادی میان دوگونه رفع خصومت وجود دارد. اولی می‌تواند کاملاً سکولار باشد، اما دومی رفع خصومت دینی است و در عین رفع خصومت در دنیا، عملی دینی و الهی است. یعنی قاضی‌ای که حکم می‌کند، در همان حال در حال عبادت خداوند است. بنابراین، این تعارض افکنی میان امر دنیوی و امر اخروی بی‌معناست.

اجتهاد در فقه باید در پی حل مشکلات دنیوی مردم باشد، اما چگونه؟ در جهت بندگی خدا، نه به هر طریق ممکن. پس اگر به دنبال مصالح دنیا هم باشد، باید آن مصالح به گونه‌ای باشند که در خدمت اهداف آخرتی قرار گیرند و زمینه‌ساز بندگی حضرت حق باشند، وگرنه کاری غیردینی و غیرفقهی است و تبدیل به حقوق سکولار می‌شود که ربطی به دین ندارد.

۲. این که در مورد علم اخلاق نیز گفته‌اند یا دنیوی دنیوی است یا اخروی اخروی، نیز همچون حکم قبلی نادرست است؛ زیرا اخلاق دینی می‌خواهد دنیا را به سوی آخرت

سامان دهد. دنیای بریده از آخرت، جهنمی بیش نیست. در مورد تبعی شدن یا اصیل بودن نیز باید گفت که در نگرش دینی آخرت باطن همین دنیاست و اصل است و دنیا چونان گذرگاهی به سوی آخرت است که خودش هدف اصلی و مقصود نهایی نیست. تکلیف این مسأله روشن است و ابهامی در این جا وجود ندارد. اما آیا این موضوع موجب می شود که دنیا خراب شود و آموزش اصلاح نگردد؟ خیر؛ زیرا در نگرش اسلام، برخلاف مسیحیت، تعارضی میان دنیا و آخرت نیست. اگر دنیا خودش مقصود نیست، با آخرت تعارض ندارد و به گفته امیرالمؤمنین علیه السلام دنیا تجارت گاه اولیای خداست و به گفته پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دنیا مزرعه آخرت است. آن دنیایی با آخرت منافات دارد که از آن بریده شود و برای خودش استقلال پیدا کند. و این دقیقاً همان سکولاریسمی است که آقای سروش از آن دفاع می کنند که در تضاد با آخرت است.

۲. مسأله در مورد عدالت نیز از همین قرار است. عدالت یک مفهوم بیشتر ندارد و نمی توان میان عدالت دنیوی و عدالت اخروی تفاوت قائل شد. البته به این موضوع توجه می شود که مصادیق عدالت در دنیا و آخرت می توانند متفاوت باشند، اما تعریف و معیار یکسان است.

۴. این حکم آقای سروش که عدالت یکی از فضایل نیست، حکمی جدید نیست و کشف ایشان نمی باشد. بسیاری از بزرگان اخلاق در جهان اسلام، در گذشته های دور چنین نظری داده اند. ابن مسکویه تنها یکی از آنان است که در کتاب اخلاقش همین حکم را به صراحت بازگفته است.^۱ و غزالی نیز همین نظر را دارد.^۲ علامه حلی نیز چنین می گوید.^۳ با این حال، این حکم درست نیست. آنچه آنان، و نیز آقای سروش به عنوان عدالت گفته اند، اعتدال است نه فضیلت عدالت. اعتدال میان فضایل یک حکم انتزاعی است و خود فضیلتی در عرض سایر فضایل نیست. اما عدالت به عنوان یک ملکه نفسانی، فضیلتی در عرض سایر فضایل است. یکی از ویژگی هایی است که به مرور زمان در انسان پدید می آید. این حالت که انسان به حق خودش راضی باشد و نخواهد حق کسی را ضایع کند یا راضی به تزییع حقوق دیگران نباشد و آنچه برای خود می خواهد برای دیگران بخواهد و آنچه برای خود نمی پسندد برای دیگران نیز نپسندد. این عدالت یک فضیلت نفسانی است، که غیر از راستگویی، درست کاری و مانند آن است.

۵. آقای سروش به پیروی از هایک معتقد است در باب عدالت در جامعه نباید هیچ کاری

۱. ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد، تهذیب الاخلاق، تحقیق قسطنطین زریق، بیروت: الجامعه الامیرکویه فی بیروت، ۱۹۶۶، ص ۱۶

۲. غزالی، امام محمد، میزان العمل: تحقیق سلیمان دنیا، مصر: دارالمعارف، ۱۹۶۴، ص ۲۶۴

۳. حلی، حسن بن یوسف المطهر، الالفین، قم، هجرت، ۱۴۰۹ ق، ص ۱۵۷

کرد؛ زیرا اگر کاری بکنید، عدالت می‌گریزد. این نظر سوپر لیبرال را حتی بسیاری از نظریه‌پردازان لیبرال قبول ندارند. کسی مثل جان رالز که از مهم‌ترین نظریه‌پردازان لیبرال در باب عدالت است، چنین دیدگاهی ندارد و معتقد است که عدالت یک فضیلت اجتماعی است، بلکه بالاترین فضیلت است. او مفاهیمی مانند آزادی را نیز بر اساس عدالت معنا می‌کند. از این که بگذریم، مگر می‌توان تصور کرد که در جایی بدون هیچ دخالت قوه قاهره‌ای، عدالت خود به خود به وجود آید. مگر ظالمان و زورمندان که حق دیگران را می‌ربایند فرصت و مجالی به مکانیسم بازار آزاد می‌دهند تا به‌طور خودکار به تنظیم آن بپردازد. در کشورهای لیبرال که تا حدود زیادی این آزادی وجود داشته و دولت‌ها کمترین میزان دخالت را داشته‌اند، آیا عدالت اقتصادی پدید آمده است. پرواضح است که چنین نیست. میزان فاصله طبقاتی موجود در این کشورها آن چنان عظیم است که تصور کردنی نیست. حال مقایسه این را با کشورهای سوسیالیستی کنیم (با همه نقایصی که دارند)، در آنجا دست‌کم نوعی برابری در استفاده از امکانات وجود دارد. آن‌چه در آنجا نیست پیشرفت اقتصادی و توسعه است، وگرنه در میزان برخورداری از امکانات اجتماع عدالت بیشتری جریان دارد. در اتحاد جماهیر شوروی سابق کسی سرگرسنه بر بالین نمی‌نهاد. تقریباً همه از نعمت آموزش و پرورش بهره‌مند بودند، دارای مسکن، هر چند کوچک، بودند، فقر شدید و مکت و نبود نداشت. همچنین در جمهوری خلق چین، بیش از یک میلیارد و دویست میلیون انسان از کار و غذا و مسکن برخوردارند. پس چگونه می‌گویند عدالت با دخالت دولت تحقق پیدا نمی‌کند.

۶. آقای سروش در انتهای سخن نیم‌نگاهی به سخن مولا امیرالمؤمنین علیه السلام دارند که فرمود: «اگر عدالت تنگ است، بی‌عدالتی از او تنگ‌تر است». ایشان تنها به ذکر یک جمله اکتفا می‌کنند که با همه دشواری تحقق عدالت، «باز هم ما نمی‌توانیم از دامن او دست برداریم»، اما این جمله را نمی‌شکافند و توضیح نمی‌دهند که نهایتاً چه کار کنیم، آیا دخالت بکنیم یا نکنیم. دقیقاً همین جاست که باید موضع روشنی گرفت، امیرالمؤمنین علیه السلام خود بر مسند حکومت می‌نشیند و در صدد اجرای عدالت برمی‌آید و می‌گوید اگر چیزی از بیت المال را جزء کابین همسرانتان کرده باشید، آن را باز می‌گردانم. بله با وجود آن‌که می‌دانیم اجرای کامل عدالت در این جهان ممکن نیست، اما نباید از قدر ممکن آن دست کشید و جامعه را رها کرد تا در دستان قدرت‌مندان و صاحبان زر و تزویر گرفتار آید و فاصله‌های طبقاتی شدید ایجاد شود. در عین حال باید متواضع بود و مدعی اجرای عدالت مطلق شد، که آن کار خداوند است.